

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَبِهِ نَسْتَعِينُ؛ إِنَّهُ خَيْرُ نَاصِرٍ وَ مُعِينٍ.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ



مطالب جلسہ ی ۲۹ فروردین ۱۳۹۲، ۷ جمادی الثانی ۱۴۳۴

جنایتکاران سقیفه در دادگاه وجدان اهل سنت

هفته‌ای که پشت سر گذاشتیم، روز شهادت جانگداز حضرت فاطمه‌ی زهرا صدیقہ‌ی کبری علیہا السلام را دربرداشت. حادثہ‌ی عظیمی که قلب مقدّس امام زمان علیہ السلام و ہمہ‌ی ارادتمندان به آستان فاطمی علیہا السلام را به درد آورد. جلسہ‌ی قبل در حدّ یک ذکر مصیبت اشاراتی داشتیم. این جلسہ ہم به خاطر این‌که هنوز ایام فاطمیہ را طی می‌کنیم، برای عرض ارادت به محضر سیّدۃ نساء العالمین من الاولین و الآخین و سیّدۃ نساء اهل الجنّة علیہا السلام دو اشارہ‌ی کوتاه خدمتتان عرض می‌کنم.

نکتہ‌ی نخست این است که طبیعتاً وقوع این فاجعہ‌ی عظیم هر مسلمان را به فکر می‌اندازد. فاطمه‌ی زهرا علیہا السلام شخصیت ناشناخته‌ای نبودند. اهل سنت در موثّق‌ترین متون خود، احادیث فراوان و متضافری از پیغمبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سالتہ در جلالت قدر حضرت فاطمه علیہا السلام نقل کرده‌اند. جا دارد اهل سنت خودشان به فکر بیفتند؛ نیازی به این‌که ما به آنها توجّه و تذکر دهیم نیست. خودشان چقدر از پیغمبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سالتہ روایت کرده‌اند که ایشان فرمودند هر کس فاطمه را بیازارد، مرا آزردہ است و هر کس مرا بیازارد، خدای متعال را آزردہ است^۱. در یکی از روایت‌ها در منابع خودمان داریم: «خَرَجَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ و آلہ و سالتہ وَ هُوَ آخِذٌ بِيَدِ فَاطِمَةَ علیہا السلام» پیغمبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سالتہ از منزل بیرون آمدند در حالی که دست دخترشان فاطمه علیہا السلام را در دست داشتند. حضرت فاطمه علیہا السلام طفل خردسالی بودند. «فَقَالَ مَنْ عَرَفَ هَذِهِ فَقَدْ عَرَفَهَا» حضرت فرمودند هر کس این را می‌شناسد که می‌شناسد؛

۱. صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۸۶ و مجلسی، بحار، ج ۲۷، ص ۲۰۶.

هر کس معرفت به فاطمه دارد که دارد؛ «وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْهَا» اما هر کس این دختر را نمی‌شناسد، بداند «فَهِیَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ﷺ» او فاطمه دختر من رسول الله است. «وَهِيَ بَضْعَةٌ مِنِّي» او بخشی از وجود من است؛ پاره‌ی تن من است. «وَهِيَ قَلْبِي» او دل و قلب من است. «وَرَوْحِي الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيَّ» او جان من است که در درون من است؛ من با فاطمه زنده‌ام و کانون وجود و قلب من فاطمه است. حیات‌بخش و جان من فاطمه است. «فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي» هر کس فاطمه را بیازارد و اذیت کند، هر آینه من رسول الله را اذیت کرده است. «وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ.»^۱ و هر کس من رسول الله را اذیت کند و بیازارد، خدای متعال را اذیت کرده است. از این دست احادیث فراوان است. در منابع اهل سنت هم احادیث فراوانی حاوی همین نکته از رسول الله نقل شده است.

از سوی دیگر، اهل سنت علاقه‌مند و متوجه به قرآن کریمند. قطعاً این آیه‌ی قرآن را در سوره‌ی احزاب بارها خوانده‌اند که «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا»^۲ کسانی که خدا و رسول خدا را اذیت کنند، خدای متعال آنها را هم در دنیا و هم در آخرت مورد لعن قرار می‌دهد؛ در دنیا و در آخرت ملعون و مطرود و محروم از رحمت حقند؛ و خدای متعال عذاب خوارکننده‌ای برای آنها تهیه و تدارک دیده است. این هم آیه‌ی شریفه‌ی قرآن است و برای اهل سنت جای تردید ندارد.

۱. مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۵۴ و إربلی، کشف الغمّة، ج ۱، ص ۴۶۶.

۲. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۵۷.

اما سومین نکته این که در کتاب‌های سیره و در مجامع حدیثی اهل سنت مکرر نقل شده است که بعد از فاجعه‌ی عظیم یورش به خانه‌ی امیرالمؤمنین و فاطمه‌ی زهرا علیها السلام و به آتش کشیده شدن خانه و مورد هجوم قرار گرفتن و شکستن در و آسیبی که فاطمه‌زهرا علیها السلام در آن حادثه متحمل شدند، هضم آن مقداری برای جوّ مردم دشوار بود. دو مدیر آن فاجعه‌ی عظیم، یعنی خلیفه‌ی اول و دوم، دیدند لگّه‌ی ننگ عجیبی به دامانشان نشست؛ هنوز چند روزی بیشتر از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نگذشته است و مردم خاطره‌ی آن همه تکریم و تعظیم پیامبر را نسبت به فاطمه علیها السلام به یاد دارند و امروز آنها چنین جنایت عظیمی مرتکب شده‌اند. آینده‌ی تاریخ در مورد آنها با چنین جنایتی چه خواهد گفت؟ به فکر افتادند مسأله را به نحوی، ولو به صورت ظاهری هم شده ترمیم کنند.

این ماجرا را بارها خدمتتان عرض کرده‌ام و از دیگران هم فراوان شنیده‌اید. در کتاب‌های متعدّد اهل سنت است؛ خاطرّم است سال‌های قبل، دوره‌ای که چندین ماه روایات مربوط به حضرت زهرا علیها السلام را با هم در جلسه می‌خواندیم؛ آن عبارات را از کتاب‌های متعدّد اهل سنت خواندم؛ از جمله «الامامة و السیاسة» ابن قتیبه‌ی دینوری که از علمای برجسته و متقدّم اهل سنت است.

آنها آمدند و خواستند عیادتی کنند و بعد به مردم بگویند فاطمه ما را بخشید و از دست ما راضی شد. حضرت آن دو را نپذیرفتند و آنها به امیرالمؤمنین علیه السلام متوسّل شدند و از حضرت خواستند وساطت کنند برای این که بتوانند خدمت حضرت زهرا علیها السلام برسند؛ که خود همین نکته‌ی عجیبی است که چه کسانی نزد چه کسی آمدند! قاتلان محسن علیه السلام، فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام، کسانی که

خانه‌ی امیرالمؤمنین را به آتش کشیدند؛ کسانی که همسر امیرالمؤمنین را مورد آسیب قرار دادند و امروز در بستر بیماری افتاده‌است، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند که برای ما واسطه شو و از همسرت اذن ملاقات بگیر! شقاوت و بی‌حیایی و جسارت از یک طرف و کرامت و عظمت و بی‌کرانگی روح از طرف دیگر، حیرت‌انگیز است که امیرالمؤمنین علیه السلام حتی دست رد به سینه‌ی آنها هم نزدند. نزد فاطمه‌ی زهرا علیها السلام آمدند؛ ماجرا را بیان کردند و فرمودند آیا شما اذن می‌دهید یا خیر؟ حضرت زهرا علیها السلام عرضه داشتند اگر به خودم باشد خیر، اما «الْبَيْتُ بَيْتُكَ وَالْحُرَّةُ أُمَّتُكَ (زَوْجَتُكَ)»^۴ اینجا خانه‌ی شماست؛ خانه‌ی من نیست؛ این زن آزاده هم کنیز توست یا علی. هرچه نظر شما باشد؛ اگر نظر شما این است که اجازه دهم، بیایند.

آن دو آمدند. اوّل که حضرت اعتنایی به آنها نکردند؛ سلام کردند؛ حضرت پاسخ ندادند و رویشان را به سمت دیوار برگرداندند. ابوبکر شروع کرد به توجیه ماجرای غضب ظالمانه‌ی فدک با حدیث جعلی‌یی که خودش ساخته بود. حضرت زهرا علیها السلام پاسخ این حرف‌های او را قبلاً در مسجد، با خطبه‌ی فدکیّه و محاجّه‌ای که با او کردند، داده بودند. لذا به او پاسخ ندادند؛ اما فرمودند آیا حدیثی از رسول الله برای شما نقل کنم که ببینید آیا آن را شنیده‌اید یا خیر؟ ابوبکر و عمر خوشحال شدند که فاطمه علیها السلام زبان به سخن گفتن با آنها باز کرد و رویش را به سمت آنها برگرداند. دیدند مثل این که مسأله دارد حل می‌شود و خواسته‌شان تأمین می‌شود. گفتند بله بفرمایید. حضرت فرمودند شما دو تن را به خدا قسم می‌دهم که آیا از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدید که

۴. مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۱۹۸.

فرمودند فاطمه پاره‌ی تن من است؛ رضایت او رضایت من است؛ سخط و غضب او سخط و غضب من است؛ هرکس رضایت او را تأمین کند، من را راضی کرده است و هر کس او را آزار دهد، من رسول الله را اذیت کرده است؟ گفتند بله شنیدیم. وقتی آنها به این سخن پیامبر ﷺ اقرار کردند؛ فاطمه‌ی زهرا علیها السلام فرمودند من خدای متعال و ملائکه‌ی الهی را شاهد می‌گیرم که شما دو نفر، ابابکر و عمر من را اذیت کردید و رضایت من را مراعات نکردید و اگر بمیرم و به ملاقات پدرم نائل شوم، از دست شما دو تن نزد رسول الله ﷺ شکایت می‌کنم. آنها دیدند داستان صد و هشتاد درجه برگشت. بلند شدند بیرون بروند که موقع خارج شدن حضرت زهرا علیها السلام به ابوبکر خطاب کردند: ابوبکر بدان هیچ نمازی نیست که بخوانم مگر این که در آن نماز تو را نفرین و لعن می‌کنم.^۵ اینها را خود اهل سنت در کتاب‌هایشان نقل کرده‌اند.

نمی‌دانم با وجود آن آیه‌ی شریفه‌ی قرآن درباره‌ی کسانی که خدا و رسول خدا را اذیت می‌کنند؛ آن احادیث عجیب در شأن فاطمه‌ی زهرا علیها السلام و اینکه هر کس آن حضرت را بیازارد، رسول خدا ﷺ را اذیت کرده و هر کس رسول خدا ﷺ را بیازارد، خدا را اذیت کرده است؛ و تصریح حضرت زهرا علیها السلام به این که ابوبکر و عمر آن حضرت را اذیت کردند و مورد لعن و نفرین پیایی حضرت زهرا علیها السلام هستند؛ و نیز با وجود این که بنا به نقل خودشان، وقتی ابابکر جان می‌داد، ناراحت بود و می‌گفت ای کاش دستور نداده بودم به خانه‌ی فاطمه حمله کنند و در خانه را بگشایند و وارد خانه‌ی او شوند، اهل سنت چگونه باز هم این شخصیت‌ها را مورد علاقه و احترام

^۵. ابن قتیبة الدینوری، الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۲۰.

^۶. ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۸۹.

خودشان قرار می‌دهند! اگر قرار شود دادگاه وجدان آنها با این اسناد روشن داوری کند، چگونه می‌تواند به نفع ابابکر و عمر رأی صادر کند؟ بنابراین به شیعه ایراد نگیرند که چرا شیعه در قالب زیارت عاشورا که بنا به یک روایت، حدیث قدسی و به روایت دیگر هم سخن ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام است و نیز در قالب ادعیه‌ی دیگر، جنایتکاران کودتاجی ماجرای سقیفه و حمله‌ی به خانه‌ی وحی را لعن و نفرین می‌کنند. اگر تخلّق باخلاق الله برای انسان یک کمال است، آیه‌ی شریفه فرمود: «لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً مُّهِيناً» خدای متعال در دنیا و آخرت آنها را لعن می‌کند و عذاب خوارکننده‌ای برای آنها تدارک و تهیّه دیده است.

امیدواریم اهل سنت خودشان فکر کنند؛ ما جسارت نمی‌کنیم. اما خودشان ببینند واقعاً چگونه می‌توانند به وجدانشان پاسخ دهند؟ فردای قیامت چگونه می‌توانند با این مشی و طریق که در پیش گرفته‌اند؛ نسبت به عقائد و عملکردشان نزد خدای متعال توجیهی داشته باشند؟ فردای قیامت چگونه می‌توانند به عنوان افرادی از امت رسول خدا نزد پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سر بلند کنند؟



فضیلت و اجر دوستی و پیروی از فاطمه‌ی زهرا علیها السلام

نکته‌ی دوم ناظر بر فضیلت و اجر دوستی و پیروی از فاطمه‌ی زهرا علیها السلام است که خدای متعال این نعمت عظمی را نصیب ما فرموده است. دو سه مورد عرض می‌کنم و گمان می‌کنم کفایت کند.

روایاتی داریم که مهریه‌ی حضرت زهرا علیها السلام را ذکر کرده است. حضرت زهرا علیها السلام یک مهریه‌ی خاکی دارند که همان است که با قیمت زره به فروش رفته‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام تهیه شد. یک جهیزیه‌ی بسیار ساده که نیمی از قیمت زرهی بود که کل قیمت آن زره مهریه‌ی حضرت زهرا علیها السلام بود. خود این نکته‌ای دارد؛ به خاطر دارم یک بار اشاره کردم که این درس خوبی است و اگر از این درس تبعیت کنیم چقدر ازدواج‌ها در زمان ما آسان می‌شود. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مهریه را از امیرالمؤمنین علیه السلام گرفتند و با نیمی از آن جهیزیه تهیه کردند. الآن مشکل تهیه‌ی جهیزیه برای دختر خانم‌هایی که می‌خواهند به خانه‌ی بخت بروند، چقدر برای خانواده‌ها سنگین است! اگر مهریه یک امر واقعی شود؛ یک چیز قابل پرداخت شود و نه این ارقام نجومی‌یی که به قول خودشان هم موقع ازدواج می‌گویند کی داده، کی گرفته؟^۷ اگر مهریه یک چیز قابل پرداخت باشد و داماد همان‌جا مهریه را بپردازد و بعد خانواده‌ی عروس و خود عروس تصمیم بگیرند که چه مقدار از آن را جهیزیه بخرند؛ چه مقدار از آن را هم عروس خانم برای خودش نگه دارد؛ ببینید چقدر جهیزیه‌ها ساده خواهد شد. از یک سو مهریه‌ها واقعی و یک امر قابل پرداخت توسط یک

^۷. خود این شاید اصل عقد را هم باطل کند. یعنی اگر یکی از شروط عقد مهریه است و موقع عقد، فرد قصد پرداخت نداشته باشد، شاید عقد باطل باشد.

جوان در آغاز زندگی‌اش می‌شود و نه ارقام نجومی؛ از طرف دیگر، جهیزیه‌ها هم چیزهای تجملاتی، اجناس خارجی با قیمت‌ها سرسام‌آور که کمر خانواده و پدر و مادر دختر را می‌شکند و تا سال‌ها باید تقاص این ازدواج را با قسط‌هایی که برای تهیه‌ی آنها به عهده‌شان است، پس بدهند، نخواهد بود و همه‌ی اینها حل می‌شود. نمی‌خواستم این نکته را عرض کنم؛ ولی گفتم یادآوری‌اش شاید بد نباشد؛ تا ما که مدعی محبت و ولایت و تشیع فاطمه‌ی زهرا علیها السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام هستیم، ازدواج را یاد بگیریم. هم دختر خانم‌هایمان و خانواده‌هایشان و هم آقا پسرهایمان و خانواده‌هایشان یاد بگیرند که الگوی ولایی ازدواج در مهریه و در جهیزیه چیست.

این جنبه‌ی مهریه‌ی عالم مُلک بود. اما جنبه‌ی ملکوتی مهریه‌ی حضرت زهرا علیها السلام خدا می‌داند چقدر عظیم است. عزیزان مراجعه کنند؛ روایاتش را خوانده‌ایم و صحبت‌هایمان در این زمینه در مجموعه‌ی لوح فشرده‌ای که در اختیارتان است و همین طور در سایت اهل ولاء وجود دارد. از جمله موارد آن مهریه‌ی آسمانی، اذن شفاعتی است که خدای متعال به عنوان بخشی از مهریه‌ی فاطمه‌ی زهرا علیها السلام معین فرمود؛ که حضرت برای دوستان و شیعیان‌شان شفاعت کنند.^۸

نکته‌ی دوم. شاید روزها یا ساعت‌های آخر عمر فاطمه‌ی زهرا علیها السلام بود که حضرت دست به دعا بلند کردند و به خدا عرضه داشتند: «إِلَهِي وَ سَيِّدِي» ای خدای من و ای سرور من! «أَسْأَلُكَ بِالَّذِينَ اصْطَفَيْتَهُمْ» تو را سوگند می‌دهم به کسانی که آنها را به نبوت، به پیامبری و رسالت برگزیدی «وَ بِيُكَاءِ وَ لَدَى فِي مُفَارِقَتِي» و به گریه‌ی این دو پسر، حسن و حسین، در آن هنگام که از من جدا

^۸. مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۱۱۳.

می‌شوند «أَنْ تَغْفِرَ لِعُصَاةِ شِيعَتِي وَ شِيعَةِ ذُرِّيَّتِي»^۹ از تو درخواست می‌کنم که گناهکاران از شیعیان من و شیعیان ذریه‌ی من را ببخشی و مورد مغفرت قرار دهی.

نکته‌ی سوم این است که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: فاطمه‌ی زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ دوستان و دوستداران خودشان را از بین اهل محشر یکی یکی جدا می‌کنند و برای بردن به همراه خود به بهشت برمی‌دارند؛ همان‌گونه که مرغ وقتی که دانه‌هایی در بین خاک و شن مخلوط است، نوک می‌زند و دقیق دانه‌های خوراکی را برمی‌دارد؛ همین‌گونه فاطمه‌ی زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ دوستان و شیعیانشان را در صحرای محشر از بقیه جدا می‌کنند و همراه خود به بهشت می‌برند.^{۱۰}

حدیث دیگر که آن را هم شنیده‌اید و آن را هم فقط به قصد یادآوری و تعمق بیشتر در احادیث عرض می‌کنم، فرمودند فردای قیامت در صحرای محشر که اولین و آخرین جمع شدند، ندا داده می‌شود «غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ» چشم‌هایتان را فرو بپوشید «وَنَكِّسُوا رُءُوسَكُمْ» سرهایتان را به احترام پایین بیندازید. چشم‌هایتان را هم ببندید. همه‌ی انبیا، اولیاء، مؤمنین، صلحا و همه‌ی اهل محشر از خوب و بد، چشم‌ها را فرو می‌پوشانند. اختیار مال دنیاست و آنجا اختیاری نیست. این امر عین تحقیق است. همه چشم‌ها را فرو می‌پوشانند. همه سرها را به احترام پایین می‌اندازند. چرا؟ فرمود به خاطر این که فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ می‌خواهد از محشر عبور کند. یک مرکب از نور؛ فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ سوار بر مرکبی از نور، که پوششی بر آن افتاده است که رشته‌هایی دارد و هفتاد (صد) هزار ملک از

^۹ . حائری، الکوکب الدرّی، ج ۱، ص ۲۵۴.

^{۱۰} . مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۶۵.

سمت راست، هفتاد (صد) هزار ملک از سمت چپ، او را همراهی می‌کنند. جبرئیل عنان ناقه را به دست گرفته است و او را به سمت بهشت می‌برد. بعد حدیث می‌فرماید دوستان و شیعیان فاطمه‌ی زهرا عَلَيْهَا در صحرای محشر رشته‌های آویخته از پوشش مرکب فاطمه‌ی زهرا عَلَيْهَا را می‌گیرند و به آن مرکب وصل می‌شوند و فاطمه‌ی زهرا عَلَيْهَا آنها را با خود به بهشت خواهند برد^{۱۱}.

آخرین حدیثی که به عنوان بشارت بر دوستان و شیعیان فاطمه‌ی زهرا عَلَيْهَا عرض کنم، حدیثی است که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به سلمان فارسی فرمودند. فرمودند فردای قیامت وقتی فاطمه‌ی زهرا عَلَيْهَا وارد بهشت می‌شوند و مقامات عظیم خودشان را می‌نگرند، حمد و سپاس الهی را به جا می‌آورند. در این هنگام خدای متعال به فاطمه وحی می‌کند که «**يَا فَاطِمَةُ سَلِينِي أُعْطِكَ**» ای فاطمه، از من خدا درخواست کن؛ هرچه خواهی به تو عطا می‌کنم. «**وَوَ تَمَنِّي عَلَيَّ أَرْضِيكَ**» و چیزهایی را پیش من آرزو کن و از من بخواه؛ من خدا با برآوردن آن آرزوها، تو را خشنود و راضی می‌کنم. فاطمه‌ی زهرا عَلَيْهَا در برابر این لطف و عنایت حق متعال عرضه می‌دارند: «**اللَّهُمَّ هِيَ أَنْتَ الْمُنَى وَفَوْقَ الْمُنَى**» ای خدای من! آرزوی من تویی و فوق آرزوی من هم تویی. فاطمه آرزویی جز تو ندارد؛ همه‌ی آرزوی من و فوق آرزوی من تویی. ولی چون امر کرده‌ای چیزی درخواست کنم «**أَسْأَلُكَ أَنْ لَا تُعَذِّبَ مُحِبِّي وَ مُحِبِّي عِزَّتِي**» از تو درخواست می‌کنم که دوستداران من و دوستداران عزت من را عذاب نکنی. این درخواست فاطمه عَلَيْهَا از خدای متعال است. از جانب

^{۱۱}. مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۵۳ و ۲۱۹.

خداوند پاسخ می‌آید: «یا فاطمةُ و عزَّتی و جلالی و ارتفاعِ مکانی» ای فاطمه، سوگند به عزت و اقتدارم (خود خدا سوگند می‌خورد!)، سوگند به جلال و شکوهم و سوگند به مرتبه‌ی بلندم (خدای متعال چه قسم‌هایی می‌خورد!) «لَقَدْ آتَيْتُ عَلَىٰ نَفْسِي مِنْ قَبْلِ أَنْ أُخْلِقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْفَيْءِ عَامٍ أَنْ لَا أُعَذِّبَ مُحِبِّكَ وَ مُحِبِّي عِترَتِكَ بِالنَّارِ»^{۱۲} دو هزار سال پیش از آن که آسمان‌ها و زمین را بیافرینم، به خودم قسم خوردم که دوستداران توی فاطمه و دوستداران عترت تو را عذاب نکنم. این هم بشارتی برای دوستداران و عاشقان و دلدادگان و سوگواران در ایام مصیبت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام.

شکر این نعمت عظمی امکان‌پذیر نیست. همین که بو ببریم نعمت محبت و ولایت که خدای متعال بی‌هیچ استحقاقی نصیب ما فرمود، چقدر عظیم است، به عجز درمی‌آییم و پیش خدای متعال اعتراف می‌کنیم که خدایا از شکر این نعمت و آنچه حق شکر این نعمت را می‌تواند ادا کند، عاجزیم. امیدواریم خدای متعال هم در دنیا، هم در آخرت، همه‌ی ما را از شمار دوستداران فاطمه علیها السلام و عترت فاطمه علیها السلام قرار دهد. به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ



^{۱۲}. مجلسی، بحار، ج ۲۷، ص ۱۴۰ و بحرانی، البرهان، ج ۴، ص ۵۵۳.

سیزدهم جمادی الثانی، روز رحلت ام البنین علیها السلام

از مناسبت‌های هفته‌ای که پیشاروی ماست، روز سیزدهم جمادی الثانی سال شصت و چهار قمری است، یعنی سه سال بعد از واقعه‌ی کربلا، که روز رحلت فاطمه‌ی ثانی، فاطمه‌ی کلابیّه ملقب به ام البنین علیها السلام است. همسر بزرگوار امیرالمؤمنین علیه السلام و مادر چهار شهید صحنه‌ی کربلا، بانویی که دنیایی از ادب و معرفت و وفا و عشق به خاندان رسول خداست.

در مورد شخصیت حضرت ام البنین علیها السلام صحبت کرده‌ایم و عزیزان را به رجوع به آنها دعوت می‌کنم. مصیبت رحلت ام البنین علیها السلام با فاصله‌ی ده روز با رحلت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام از نظر ماه قمری، دو غم است که این روزها هر دو بر قلب امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته است. رحلت این بانوی بزرگوار را هم به محضر امیرالمؤمنین علیه السلام و به محضر حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه تسلیت عرض می‌کنیم و امیدواریم خدای متعال از انوار این بانوی بزرگوار قلوب همه‌ی ما را نورانی بفرماید.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ



ادامه‌ی بحث نماز

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ

در بحث نماز مشغول تأملاتی در سوره‌ی حمد بودیم و در این نوبت که سوره‌ی حمد را با هم می‌خواندیم، در جلسه‌ی گذشته به آیه‌ی شریفه‌ی «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»^{۱۳} رسیدیم. نکاتی را عرض کردیم و وعده کردیم در تکمیل آن بحث، نکات دیگری را هم این جلسه خدمتان عرض کنیم.

تقدّم «إِيَّاكَ» بر «نَعْبُدُ» و «نَسْتَعِينُ»

یکی از نکته‌هایی که قبلاً هم به آن اشاره کرده‌ایم، بحث تقدّم «إِيَّاكَ» بر «نَعْبُدُ» و «نَسْتَعِينُ» است. گفتیم چرا نفرمود «نَعْبُدُكَ» ما تو را می‌پرستیم؟ و «نَسْتَعِينُكَ» ما از تو استعانت و مدد می‌جوییم؟ فرمود: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ».

مفسّرین به حکمت‌ها و علّت‌های مختلفی اشاره کرده‌اند. یکی این که خدای متعال علّت هستی است و عبدی که قرآن می‌خواند یا عبدی که در حال نماز، مشغول تلاوت سوره‌ی حمد است، معلول است. در نظام هستی علّت مقدّم بر معلول است. قبل از این که معلول وجود داشته باشد، علّت وجود داشته است. این «قبل» هم الزاماً قبلِ زمانی نیست؛ «قبل» رتبی و وجودی است؛

^{۱۳}. سوره‌ی حمد، آیه‌ی ۵.

یعنی در مرتبه‌ی مقدّم بر معلول، علّت قرار گرفته است. به این لحاظ «إِيَّاكَ» یعنی «تنها تو را» بر «نَعْبُدُ» و «نَسْتَعِينُ» مقدّم است؛ تو را عبادت می‌کنیم و از تو استعانت می‌جوییم. عبادت می‌کنیم و استعانت می‌جوییم مال معلول است و علّت همان حقّ متعال است که «إِيَّاكَ» اشاره به آن است. لذا می‌گویند به این لحاظ «إِيَّاكَ» بر «نَعْبُدُ» و «نَسْتَعِينُ» مقدّم شده است.

علّت دیگر را افاده‌ی حصر دانسته‌اند. تقدّم «إِيَّاكَ» بر «نَعْبُدُ» و «نَسْتَعِينُ» حقیقتی را که مورد عبادت قرار می‌گیرد و از او طلب مدد و استعانت می‌شود، به خدای متعال منحصر می‌کند. یعنی منحصرأً خدا معبود مطلق است و منحصرأً خدا در عالم مؤثّر است و اوست که می‌تواند انسان را مدد و یاری کند و لذا تنها او را می‌پرستیم و تنها از او مدد می‌طلبیم. اگر این معرفت حاصل شود که تنها معبود مطلق، خدای متعال است و تنها مؤثّر در عالم، خدای متعال است، شخص غیر خدا را عبادت نمی‌کند و چشم امید هم به غیر خدا نخواهد داشت. می‌گوید «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ».

سومین احتمالی که در تقدّم «إِيَّاكَ» گفته شده، این است که «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» یعنی غرض و هدفمان عبادت توست. عبادت تو را پلی برای رسیدن به چیزی قرار نداده‌ایم. خود عبادت تو هدف ماست و این بیانگر اخلاص در عبادت است؛ «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» و به همین لحاظ است که «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ». یعنی اخلاص در عبادت، که در عبادت فقط عبادت تو هدف ماست و نه هیچ چیز دیگر، و عبادت

نمی‌کنیم تا به چیزی برسیم؛ این در توان خود ما نیست و چنین اخلاصی به مدد تو امکان‌پذیر است؛ لذا «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ». همان مضمونی که منسوب به امیرالمؤمنین عليه السلام است که به خدای متعال عرضه داشتند: «مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكِ»^{۱۴} از ترس دوزخت تو را عبادت نکردم. نه این که امیرالمؤمنین عليه السلام از دوزخ نمی‌ترسند؛ دوزخ ترسناک است. فزایهای دعای کمیل را بخوانید تا ببینید امیرالمؤمنین عليه السلام راجع به دوزخ چه می‌گویند؛ «وَهَذَا مَا لَا تَقُومُ لَهُ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ»^{۱۵} مگر دوزخی که آتش آن از انتقام و سخط الهی برافروخته شده است، چیزی است که کسی از آن نترسد؟! کسی نمی‌ترسد که جاهل است و هر چه انسان به عظمت عذاب و آتش دوزخ عارف‌تر و آگاه‌تر باشد، ترس و هراسش بیشتر است. «أَعْرِفُكُمْ بِرَبِّهِ أَخَوْفُكُمْ مِنْهُ»^{۱۶} کسی که بیشتر پروردگارش را می‌شناسد، بیشتر از او می‌ترسد. بنابراین این که امیرالمؤمنین عليه السلام عرضه می‌دارند «مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكِ» نه این که خدایا من از آتش دوزخت نمی‌ترسم تا به خاطر ترسیدن از آن تو را عبادت کنم؛ می‌ترسد؛ اما عبادت کردنش تحت تأثیر آن ترس شکل نگرفته است. «وَلَا طَمَعًا إِلَى جَنَّتِكَ» به طمع بهشت تو هم تو را عبادت نکرده‌ام. نه این که امیرالمؤمنین عليه السلام بهشت را دوست نمی‌دارند. بهشت جوار رحمت الهی است. مگر ممکن است محبّی خانه‌ی محبوب و در محضر محبوب حاضر شدن را دوست نداشته باشد؟ «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ» را دوست

^{۱۴}. مجلسی، بحار، ج ۶۷، ص ۱۸۶ و فیض کاشانی، وافی، ج ۴، ص ۳۶۱.

^{۱۵}. سیّد بن طاووس، إقبال الأعمال، ج ۳، ص ۳۳۴ و طوسی، مصباح المتّهجد، ج ۲، ص ۸۴۷.

^{۱۶}. مضمون احادیثی از امیرالمؤمنین عليه السلام: تمیمی، غرر الحکم، ص ۱۹۰؛ محدّث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۳۳.

نداشته باشد؟ مگر غیر از این است که «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ؛ فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ

مُقْتَدِرٍ»^{۱۷} و امیرالمؤمنین علیه السلام امام المتّقین است. مگر ممکن است امیرالمؤمنین علیه السلام بهشت را

دوست نداشته باشند؟! دوست می‌دارند؛ اما به طمع بهشت هم عبادت نمی‌کنند. پس چرا عبادت

می‌کنند؟ «بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ»^{۱۸} خدایا تو را سزاوار عبادت شدن یافتم؛ عبادت

کردن تو را عمل به حق و به جا و شایسته‌ای یافتم و لذا به خاطر نفس عبادت کردن تو، یعنی

نفس عمل به این کار صحیح، تو را عبادت می‌کنم. این نهایت اخلاص در عبادت است. «إِيَّاكَ

نَعْبُدُ» یعنی این. یعنی خالصانه عبادت می‌کنم؛ هیچ غرضی در عبادت ندارم؛ هیچ چیز در قبال

عبادت نمی‌خواهم. پس این هم یک احتمال که اخلاص در عبادت و مدد جستن از خدا برای

حفظ این اخلاص در عبادت، سبب تقدّم «إِيَّاكَ» بر «نَعْبُدُ» و «نَسْتَعِينُ» است.

چهارمین احتمال این است که کانون توجه کسی که قرآن تلاوت می‌کند یا کسی که در نماز

سوره‌ی حمد را قرائت می‌کند، خداست. در مقدمات نماز خدمتتان عرض کرده‌ایم که یکی از

فرازهایی که مستحب است فرد قبل از تکبیرة الاحرام بگوید این است: «وَجَهَّتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» من روی خود را به تو کردم و کانون توجهم را قرار دادم به تویی که فاطر و

خالق آسمان‌ها و زمین هستی. این تمرکز توجه به خدا سبب شده است که اوّل خدا را ببیند؛ اوّل

^{۱۷}. سوره‌ی قمر، آیه‌های ۵۴ و ۵۵.

^{۱۸}. علامه حلی، نهج الحق، ص ۲۴۸ و ابن ابی جمهور، عوالی اللّٰثالی، ج ۲، ص ۱۱.

«إِيَّاكَ» را ببیند و بعد «نَعْبُدُ» و «نَسْتَعِينُ» را. «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلذِّكْرِ فَطَرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^{۱۹}. از بحث تقدّم «إِيَّاكَ» بگذریم.

از غیبت به حضور

نکته‌ی بعد. لحن سخن و روال کلام در این آیه تغییر می‌کند. آیات قبل در مقام غیبت است و این آیه در مقام حضور. در اینجا نماز گزار از عقیده به شهود منتقل می‌شود. بالعیان می‌بیند. آنجا اعتقاداتش را می‌گفت که «الله»، «الرَّحْمَنُ» است؛ «الرَّحِيمُ» است؛ «رَبُّ الْعَالَمِينَ» است؛ «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» است و این «الله» سزاوار حمد است. همه‌ی آنها عقاید فرد بود. اما حال به مقام شهود رسید و بالعیان می‌بیند و چون می‌بیند، مخاطب قرار می‌دهد. می‌گوید «إِيَّاكَ» تنها تو را. مخاطب شد؛ یعنی از غیبت به حضور و از عقیده به شهود تبدیل شد. به تعبیر دیگر، در اینجا از علم الیقین به عین الیقین منتقل می‌شود. این است که لحن سخن عوض می‌شود و می‌گوید «إِيَّاكَ» و حقیقت عبادت این است. در نهج البلاغه روایت شده است؛ در توحید صدوق هم هست؛ منابع موثق روایی ما متعدّد نقل کرده‌اند که فردی پای منبر امیرالمؤمنین عليه السلام بلند شد و پرسید یا علی، این همه از خدا سخن می‌گویی؛ آیا خدا را دیده‌ای و عبادتش می‌کنی؟ آیا تا به حال خدا را دیده‌ای؟ حضرت فرمودند: «لَمْ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ»^{۲۰} من خدایی را که ندیده باشم، عبادت و بندگی

^{۱۹}. سوره‌ی أنعام، آیه‌ی ۷۹.

^{۲۰}. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۴۲ و مجلسی، بحار، ج ۴، ص ۳۰۴ و فیض کاشانی، وافی، ج ۱۱، ص ۲۶ و شیخ بهایی، منهاج النجاح، ج ۲، ص ۳۶.

نمی‌کنم. این مقام شهود است. البتّه بعد هم به خاطر این که شخص دچار بدفهمی نشود، حضرت توضیح دادند؛ فرمودند: «لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ» چشم بدن نمی‌تواند خدا را ببیند؛ چون چشم بدن اجسام را می‌بیند و خدا جسم نیست؛ «وَلَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ»^{۲۱} و لكن چشم دل می‌تواند با حقیقت ایمان خدا را ببیند. این همان مقام «إِيَّاكَ» است که می‌گوید «لَمْ أُعْبُدْ رَبًّا لَمْ أَرَهُ». امام صادق عليه السلام فرمودند: «أَعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ»^{۲۲} پروردگارت را به گونه‌ای عبادت کن که گویا او را می‌بینی. کسی که این گونه عبادت می‌کند؛ خدا را مخاطب قرار می‌دهد و مستقیم با خدای متعال سخن می‌گوید. می‌گوید «إِيَّاكَ نَعْبُدُ».

اگر این آیه را ناظر به آیه‌ی قبلی که فرمود «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» بگیریم؛ در بحث مالکیت عرض کردیم انسانی که می‌گوید «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» مالک را خدا می‌بیند و مالکیت خدا را فقط در یوم الدّین نمی‌بیند؛ بلکه خدا را همیشه مالک می‌داند؛ مالک همه چیز می‌داند و همه‌ی هستی را مملوک خدا می‌داند. این که می‌گوید «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» چون غفلت‌ها در یوم الدّین از بین می‌رود و حقیقتی که افراد قبل از یوم الدّین از آن غافلند، همه در یوم الدّین به آن واقف می‌شوند و می‌بینند. وقتی قاری قرآن و تلاوت‌کننده‌ی سوره‌ی حمد به مقام حضور می‌رسد و حق را در همه‌ی مظاهر الهی مشاهده و شهود می‌کند، می‌بیند که خودش مالک اموال و افعال و اوصاف و

^{۲۱}. سیّد رضی، نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۷۹، ص ۲۵۸ و مجلسی، بحار، ج ۴، ص ۵۲.

^{۲۲}. امام صادق ع، مصباح الشریعة، ص ۸ و مجلسی، بحار، ج ۸۳، ص ۲۹۰.

ذاتش نیست؛ خدا حقیقتاً مالک است و خودش مالک نیست. لذا اینجاست که به زبان حال و قال و همه‌ی اعضاء و جوارحش، همه‌ی قوای ظاهری و باطنی‌اش، خدا را مخاطب قرار می‌دهد و اقرار به عبودیت و رقیّت خود می‌کند و می‌گوید منحصرأ عبد توام. «إِيَّاكَ نَعْبُدُ». چون در محضر الهی غیری نیست. جایی که خدا وجود دارد غیری نیست. کسی که خدا را دید، غیری نمی‌بیند. قرآن فرمود: «لَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»^{۲۳} جایی که کسی خدا را یاد کرد و خدا را نام برد، آنجا غیری نیست. کسی که به مقام شهود و حضور رسید، آنجا غیری وجود ندارد. لذا عبادتش منحصر به اوست و استعانت جستش هم منحصر به اوست.

اتفاقاً عبادت مال مقام شهود و حضور است. لذا در سوره‌ی حمد هم وقتی تلاوت‌کننده‌ی سوره‌ی حمد به مقام شهود می‌رسد، سخن از عبادت به میان آمده است. قبلش سخن از حمد است. اینجا که به شهود رسید و «إِيَّاكَ» گفت، صحبت از «نَعْبُدُ» است.

دو آیه‌ی قرآن را با هم مقایسه کنیم. در یک آیه، قرآن کریم می‌فرماید: «أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا»^{۲۴} کسانی که می‌گویند در زمین مستضعف بودیم و لذا با این وضع خراب و آلوده قبض روح می‌شویم، ملائکه به آنها می‌گویند آیا زمین خدا واسع و وسیع نبود که از سرزمینی که در آن مستضعف بودید (اینجا استضعاف فرهنگی بیشتر مطرح است) مهاجرت کنید و به جای

^{۲۳}. سوره‌ی جن، آیه‌ی ۱۸.

^{۲۴}. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۹۷.

دیگری بروید و بتوانید انسان‌های هدایت‌یافته و صالحی باشید. اینجا سخن از عبادت نیست. اما شبیه این آیه را داریم؛ خدای متعال می‌فرماید: «یا عِبَادِیَ الَّذِینَ آمَنُوا» ای بندگان من، «إِنَّ أَرْضِیْ وَاسِعَةٌ» زمین من وسیع است؛ «فَإِیَّایَ فَاعْبُدُونِ»^{۲۵} پس فقط من را عبادت کنید. اینجا چون مقام حضور است «یا عِبَادِی» خطاب می‌کند؛ خدا با بنده‌اش مستقیم صحبت می‌کند؛ اینجا، هم سخن از عبادت است و هم سخن از حصر در عبادت است که «فَإِیَّایَ». همان‌طور که آنجا داریم «إِیَّاکَ نَعْبُدُ»؛ اینجا هم فرمود: «إِیَّایَ فَاعْبُدُونِ»؛ فقط من را عبادت کنید.

پس مقام عبادت و عبادت منحصر به حق متعال، مقام شهود و حضور در محضر حق متعال و جایی است که سالک از غیبت بیرون آمده و به مقام شهود رسیده است. در غیبت فی الحقیقه عبادتی نیست. اگر هم چیزی به نام عبادت باشد، عبادت برای اسماء خداست و نه برای ذات حق متعال.

فرمود: «إِیَّاکَ نَسْتَعِیْنُ». خدایا هم تنها تو را عبادت می‌کنیم و هم تنها از تو استعانت می‌جوییم. از اینجا اولاً یک ادب را می‌شود آموخت و آن این‌که ابراز نیاز باید بعد از بندگی و عرض عبودیت باشد. اول اظهار عبودیت می‌کند؛ «إِیَّاکَ نَعْبُدُ» و بعد طرح نیاز و درخواست استعانت و مدد می‌کند.

^{۲۵}. سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۵۶.

ثانیاً برای چه از تو مدد می‌خواهیم؟ برای این‌که در همین مقام حضور که ما را راه داده‌ای، باقی بمانیم. ما را از غیبت به شهود و حضور آوردی؛ خدایا ما را نگه دار که دوباره غافل نشویم؛ از حضور و شهود محروم نشویم. از تو برای بقاء در حضور و بقاء در عبودیت تو مدد می‌طلبیم. نکند ما که حالا تنها تو را بندگی می‌کنیم و بنده‌ی تویم، فردا بنده‌ی هوسمان، بنده‌ی شیطان، بنده‌ی دنیا و بنده‌ی نفس اماره‌مان شویم. خدایا از تو مدد می‌طلبیم؛ هم برای بقاء در حضور و هم برای بقاء در مقام عبودیت مطلق برای تو. «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» و برای همه‌ی امور دیگرمان هم به تو نیازمندیم. اما مصداق شاخص همین است که عرض کردم.

هر سالک دو جنبه دارد؛ جنبه‌های کثرتی هم دارد. جنبه‌های کثرتی وجود سالک به سالک فشار می‌آورند و می‌خواهند توجه او را به سمت خودشان بکشند برای این‌که نیازهای آنها را تأمین کند. بالاخره انسان خوراکی می‌خواهد؛ پوشاکی می‌خواهد و نوشیدنی‌یی می‌خواهد. نیازهایی در جنبه‌های کثرتش دارد. آنجایی که سالک به مقام حضور راه پیدا کرده است، جنبه‌های کثرت به سالک فشار می‌آورند که حواس‌ت به ما هم باشد! اینجاست که سالک می‌بیند سر یک دوراهی گیر کرده است؛ از یک طرف توجه مطلق به حق متعال، از طرف دیگر ضرورت پرداختن به رفع نیاز جنبه‌های کثرتی وجودش؛ لذا مضطر می‌شود و گیر می‌کند چه بکند. در این اضطرار می‌ترسد که اگر به جنبه‌های کثرتی وجودم بپردازم، در این پرداختن، دچار افراط شوم یا تفریط. یا در پرداختن به نیازهای جنبه‌های کثرتی وجودم افراط کنم و در اثر این افراط غافل شوم و از حضور محروم شوم؛ یا دچار تفریط شوم و نتوانم حق هر عضو را ادا کنم که در آن صورت مرتکب ظلم

شده‌ام و ظلم هم مانع مقام حضور است. اینجاست که مضطر و نگران می‌شود؛ لذا پیش خدا تضرع می‌کند و می‌گوید خدایا وظیفه‌ی من است که نیازها اینها را تأمین کنم؛ اما نگرانم که یا دچار افراط شوم یا دچار تفریط و در هر دو صورت از مقام حضور بیرون رانده شوم. بقاء لذت وصال و غافل نشدن از خدا را در اشتغال به جنبه‌های کثرتی وجود، از خدای متعال درخواست و تقاضا می‌کند. از خدا می‌خواهد او را حفظ کند.

حکمت استفاده از صیغه‌ی جمع برای عبادت و استعانت

نکته‌ی دیگر، بحث صیغه‌ی جمع در «نَعْبُدُ» و «نَسْتَعِينُ» است. نوبت‌های قبل هم اشاره‌ای کردیم و حالا اشارات بیشتری می‌کنیم. چرا نفرمود «إِيَّاكَ أَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ أَسْتَعِينُ»؟ تنها تو را عبادت می‌کنم و تنها از تو مدد می‌طلبم. گفت تنها تو را عبادت می‌کنیم و تنها از تو مدد می‌جوییم. چرا به صیغه‌ی جمع آورد؟ احتمالات متعددی مطرح است. یکی از احتمالات این است که گوینده‌ی «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» فی الحقیقه و کسی که حق «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» را به تمامه می‌تواند ادا کند، پیغمبر اکرم، رسول ختمی، حضرت محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مقام جمعی دارد و مظهر همه‌ی اسماء و صفات الهی است. ربّ پیغمبر اکرم «الله» است؛ «الله» اسم جامع است؛ امّ الاسماء است و عین ثابت پیغمبر خاتم در حضرت علمی و در مقام الوهیت و واحدیت، تحت ربوبیت اسم «الله» پرورانده شد. لذا پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جامع همه‌ی اسماء، مظهر همه‌ی اسماء حُسنی^۱ و صفات عُلیای خدای متعال است. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با این

مظهریت مقام جمعی، می‌خواهد خدا را عبادت کند؛ لذا به این لحاظ که بالفعل مظهر جمع همه‌ی اسماء است و خدا را عبادت می‌کند؛ جا دارد بگوید «نَعْبُدُ»؛ یعنی به صیغه‌ی جمع بگوید. به لحاظ جامعیتِ مظهریتِ همه‌ی اسماء الهی بگوید ما عبادت می‌کنیم. این یک احتمال.

احتمال دوم که «نَعْبُدُ» به صیغه‌ی جمع آمده، این است که کلام از زبان پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و همه‌ی امت ایشان باشد. یعنی درست است پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به محضر الهی عرضه می‌دارند «إِيَّاكَ نَعْبُدُ»، اما به نمایندگی از کل امتشان می‌گویند و لذا درست است که اینجا هم صیغه‌ی جمع به کار رود.

سومین احتمالی که داده‌اند این است که در هر نماز جماعت، امام جماعت سوره‌ی حمد را می‌خواند؛ مأمومین نمی‌خوانند و گوش می‌دهند. پس امام جماعت هم از طرف خودش، هم از طرف همه‌ی کسانی که به او اقتدا کرده‌اند، می‌گوید ما تو را عبادت می‌کنیم؛ «إِيَّاكَ نَعْبُدُ»، لذا به صیغه‌ی جمع می‌گوید.

چهارمین احتمال این است که در مقام تلاوت قرآن، کسی که سوره‌ی حمد را می‌خواند، او هم به نمایندگی از همه‌ی حاضرانی که آنجا هستند یا به نمایندگی از همه‌ی تالیان و قاریان قرآن، می‌گوید «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» و باز هم درست است و سخن از جانب جمع است.

احتمال دیگر این است که کسی که قرآن را می‌خواند و می‌گوید «إِيَّاكَ نَعْبُدُ»، هم از زبان خودش و هم از زبان همه‌ی موجودات عوالم بالا و عوالم پایین می‌گوید «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» و باز هم درست است. ممکن است فقط به لحاظ جبروتیان، یعنی از جانب خودش و همه‌ی موجودات عالم جبروت بگوید، چه جبروت اعلیٰ، چه جبروت اسفل.^{۲۶} فردی که می‌گوید «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» از جانب خودش و اهل جبروت می‌گوید. یا از جانب خودش و همه‌ی اهل ملکوت می‌گوید؛ چه ملکوت اعلیٰ، چه ملکوت اسفل. به تناسب مرتبه‌ی قاری که به چه افقی راه پیدا کرده است، از جانب خود و اهل آن مرتبه می‌گوید. ممکن است از زبان خودش و همه‌ی اصناف ملائکه می‌گوید «إِيَّاكَ نَعْبُدُ». ملائکه هم خیلی متنوعند؛ ملائکه‌ی مُهیمین، ملائکه‌ی کَرّوبین، ملائکه‌ی مدبّرین، ملائکه‌ی مقربّین، ملائکه‌ی قائمین، ملائکه‌ی راکعین و ملائکه‌ی ساجدین و ... ؛ اصناف ملائکه فراوانند و قاری یا تالی قرآن از جانب خودش و آنها می‌گوید «إِيَّاكَ نَعْبُدُ». بستگی به این دارد که خودش در چه کلاس و چه افقی است. ممکن است در همین عالم طبیعت، از جانب خودش و همه‌ی کرات و کهکشان‌های آسمان‌ها می‌گوید. چون همان‌طور که می‌دانید فرمود: «يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^{۲۷} همه‌ی آسمانیان تسبیح خدا می‌گویند؛ عبد خدا هستند و عبادت خدا را می‌کنند. لذا از طرف خودش و از طرف همه‌ی خورشیدها و ماه‌ها و ستارگانی که در آسمان است، می‌گوید

^{۲۶}. جلسات قبل برایتان توضیح داده‌ام که هر یک از جبروت‌های اعلیٰ و اسفل دربرگیرنده‌ی چه حقایقی هستند.

^{۲۷}. سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۲۴.

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ» و درست است. یا از جانب خودش و از همه‌ی موجوداتی که در این دنیا هستند؛ انسان‌ها، جن‌ها، حیوانات، گیاهان، جمادات و موجودات غیبی این عالم که مشهود و محسوس حواسّ ظاهری ما نیستند؛ از طرف همه‌ی موجودات و همه‌ی اشیاء یک‌جا، می‌گوید «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» و لذا به صیغه‌ی جمع می‌گوید. چون همه‌ی موجودات عوالم، عبادتگر خدا هستند.

در جلسات قبل یک بار اشاره کردیم که چون همه‌ی موجودات عالم مظاهر اسماء الهی هستند، صاحب ادراک و اراده و علمند و لذا آنها واقعاً عبادت می‌کنند و در پیشگاه حقّ متعال عبادت آگاهانه می‌کنند. قرآن فرمود: «إِنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ»^{۲۸} هیچ چیز نیست مگر این که تسبیح

خدا می‌گوید. همه‌ی چیزها در عالم مسبّح خدا هستند. فرمود: «كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ»^{۲۹} همه‌ی پرندگان آسمان‌ها، همه‌ی موجودات صحراها، همه‌ی درختان جنگل‌ها و همه‌ی آنچه در عالم وجود دارد، تسبیح خدا به جا می‌آورند. پرندگانی هم که در آسمانند؛ چه آنهایی که بال‌گشوده و پرواز می‌کنند؛ چه آنهایی که پر می‌زنند و پرواز می‌کنند؛ همه اهل صلاة و تسبیحند و صلاة و تسبیح خودشان را بلدند. همه‌ی موجودات اهل عبادت و صلاتند. در سوره‌ی جمعه فرمود: «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ»^{۳۰} همه‌ی

^{۲۸}. سوره‌ی اِسْرَاء، آیه‌ی ۴۴.

^{۲۹}. سوره‌ی نور، آیه‌ی ۴۱.

^{۳۰}. سوره‌ی جمعه، آیه‌ی ۱.

چیزهایی که در آسمان‌ها و زمین است، تسبیح خدا می‌کنند؛ خدایی که مَلِک است و قَدّوس است و عزیز و حکیم.

یک معنای سماوات، سماء دنیاست. چون آنچه که ما به آن آسمان می‌گوییم، آسمان اوّل است. قرآن فرمود: «إِنَّا زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ»^{۳۱} ما آسمان دنیا را با زینت ستارگان آراستیم. پس هر چه که شما بروید، که خدا می‌داند میلیون‌ها سال نوری هم بروید به انتهایش نمی‌رسید، تازه آسمان دنیاست؛ آسمان پست‌تر است؛ آسمان نزدیک‌تر است و آسمان اوّل است. هفت آسمان یعنی چه؟ اهل معرفت می‌گویند مقصود از سماواتی که در این آیات آمده است، در برابر ارض است. ارض به معنی کره‌ی زمین نیست؛ ارض به معنی عالم امکان است؛ یعنی هرچه ممکن الوجود است. لذا همه‌ی کرات آسمانی هم ممکن الوجودند. کلّ مخلوقات، ملائکه، جن‌ها، همه ممکن الوجودند و واجب نیستند؛ لذا کلّ عوالم، از ناسوت و ملکوت و جبروت، ارض است. سماء، عوالم لاهوتی و عالم بالاتر است.

فرمود همه‌ی آنچه در آسمان‌ها و زمینند، تسبیح خدا می‌کنند. هم به زبان تکوینی، هم به زبان حال، و هم به زبان قال. همان‌طور که من و شما با زبانمان تسبیح می‌گوییم، همه‌ی موجودات هم با زبان خودشان تسبیح می‌گویند. اگر به زبان قال تسبیح نمی‌گفتند و تسبیح و عبادتشان فقط به زبان حال، یعنی تسبیح تکوینی بود، نمی‌فرمود «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ

^{۳۱}. سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۶.

تَسْبِيحَهُمْ»^{۳۲} و لکن شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید. پس این تسبیح، تسبیح زبانی است که می‌گویند و خدا می‌فرماید شما آن را نمی‌فهمید. چون در حجابیم؛ گوش و چشمی که می‌تواند آن تسبیح را بشنود و ببیند در ما فروخفته است؛ غرق حیوانیت شده‌ایم؛ لذا چشم انسانیت ما به خواب رفته و گوش انسانیت ما از فعالیت افتاده است. فرمود: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا» آنها دل دارند؛ اما ادراک ندارند و با آن درک نمی‌کنند. «و لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا» چشم دارند؛ اما چشم‌هایشان کار نمی‌کند و با آن نمی‌بینند. «و لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا» گوش دارند؛ اما گوش‌شان کار نمی‌کند و با آن نمی‌شنوند. بعد فرمود: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ»^{۳۳} آنها مثل چهارپایانند. چشم ظاهری چهارپا که می‌بیند و گوش ظاهری‌اش که می‌شنود؛ پس این که فرمود مثل چهارپایانند، مقصود چشم ظاهری نیست که دارند و نمی‌بینند؛ چون چشم ظاهری چهارپا می‌بیند. مقصود این نیست که گوش ظاهری‌شان نمی‌شنود؛ چون فرمود آنها مثل چهارپایانند؛ گوش ظاهری چهارپایان می‌شنود. پس مقصود چشم و گوش دیگری است. چون آن چشم و گوش از کار افتاده است، تسبیح موجودات عالم را نمی‌شنویم. اگر آن چشم و گوش بیدار شود، خواهیم دید که غلغله‌ای در این عالم برپاست؛ همه‌ی ذرات عالم وجود مشغول ذکر خدا هستند و هر موجود ذکری دارد. کسانی که به این فضا محرمند، می‌دانند که چه غلغله‌ای در عالم برپاست؛ ولی کسی از اهل طبیعت آن را نمی‌شنود که چگونه همه‌ی عالم با هم ذکر می‌گویند. اگر کسی تزکیه کند؛ تهذیب نفس کند؛ تطهیر باطن کند

۳۲. سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۴۴.

۳۳. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۹.

و از کدورات عالم طبیعت بیرون بیاید، گوش باطنش باز می‌شود و پیغام سروش و تسبیح موجودات را می‌شنود. شاهدش هم این است؛ قرآن به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ

اللَّهُ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ»^{۳۴} ای پیغمبر

آیا نمی‌بینی؟ «آیا نمی‌بینی؟» یعنی قابل دیدن است. پس پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این را می‌دیده است. آیا نمی‌بینی که هرچه در آسمان‌ها و زمین است و پرندگانی که در آسمان بال می‌کشایند و پرواز می‌کنند، تسبیح خدا می‌کنند و هریک از آنها نماز و تسبیحشان را بلدند. پس پیغمبر می‌دیدند؛ پس قابل دیدن است؛ و آلا قرآن نمی‌فرمود «أَلَمْ تَرَ» آیا نمی‌بینی؛ آیا نگاه نمی‌کنی؟ منتها باید آن چشم بیدار شود و آن گوش باز شود. پس یک احتمال هم این شد که به نمایندگی از همه‌ی موجودات جهان هستی که مسبِّح و عابد خدا هستند، می‌گوید «نَعْبُدُ»؛ ما تو را عبادت می‌کنیم.

احتمال دیگر. ممکن است اصرف نظر از موجودات بیرونی، خودش می‌گوید «إِيَّاكَ نَعْبُدُ». چرا؟ چون خودش که یکی نیست؛ خودش، هم روح ملکوتی دارد، هم جسم ناسوتی دارد؛ هم بدن جسمانی دارد، هم روح مجرد دارد؛ و مجموعه‌ای از قوای ظاهری و باطنی را دارد. پس هر کس یک مجموعه است و یک جمع است. به این لحاظ، حتی صرف نظر از هر کس و هر چیز دیگر، می‌تواند بگوید «نَعْبُدُ». یا فقط به اعتبار قوای ظاهری و باطنی‌اش بگوید «نَعْبُدُ». این هم درست است به صیغهی جمع بگوید.

^{۳۴}. سوره‌ی نور، آیه‌ی ۴۱.

«نَعْبُدُ» قوای ظاهری و باطنی چیست؟ مثلاً عبادت قوای بینایی این است که انسان چشم را در آنچه چشم برای آن آفریده شده است، به کار ببرد. انسان چشم را در آنچه مورد رضایت خداست به کار ببرد و چشم را از غیر آن باز دارد. این می‌شود عبادت قوه‌ی بینایی. با نگاه عبرت‌آمیز به عالم نگاه کند و آثار رحمت خدا را ببیند. با نگاه تیزبینی به آیات قرآن نگاه کند و به سخنان اولیاء خدا بنگرد. این عبادت چشم است. گوشش هم عبادت دارد؛ یعنی قوه‌ی شنوایی‌اش. اگر آن را در مسیر رضایت خدا، در جهت هدفی که خدا به انسان شنوایی داده است، به کار بیندازد، عبادت قوه‌ی سامعه است. هر یک از این قوای ظاهری‌مان و همین طور قوای باطنی و درونی‌مان. اگر انسان هر یک از قوا، شهوت، غضب و هر قوه‌ی دیگر خود را در مسیری که مورد نظر خدا بوده است و برای هدفی که خدا به خاطر آن هدف، این قوه را به بشر داده است و در مسیری که مورد رضایت اوست، به کار بیندازد، آن قوه سهم خودش را در عبادت حق ایفا کرده است. آن وقت این مجموعه می‌توانند با هم بگویند «إِيَّاكَ نَعْبُدُ»؛ ما جمعاً تو را عبادت می‌کنیم.

استفاده از صیغه‌ی جمع ممکن است به اعتبار خود فردی باشد که قرآن می‌خواند. وجود ما انسان‌ها به یک تعبیر هفت لایه دارد و تودرتوییم. لایه‌ی رویینمان همین جنبه‌ی جسمانی‌مان است؛ اصطلاحاً می‌گویند لطیفه‌ی طبع. لایه‌ی دوم لطیفه‌ی نفس، لایه‌ی سوم لطیفه‌ی قلب، البته نه این قلب عضلانی، لایه‌ی چهارم لطیفه‌ی روح، لایه‌ی پنجم لطیفه‌ی سرّ، لایه‌ی ششم لطیفه‌ی خفّی و لایه‌ی هفتم لطیفه‌ی آخفی^۱. وجود انسان هفت مرتبه دارد. وقتی با این هفت مرتبه عبادت خدا را می‌کند، می‌تواند بگوید «إِيَّاكَ نَعْبُدُ»؛ ما تو را عبادت می‌کنیم. البته این هم وقتی صادق

است که هر یک از مراتب وجودی خودش را در راه راست و در مسیری که خدای متعال برای آنها مقرر کرده است، به کار بیندازد و همه‌ی مراتب وجودش را در آنچه خدای متعال در آموزه‌های دینی مقرر کرده است به کار وادارد. او هم می‌تواند بگوید «نَعْبُدُ».

احتمال دیگر این است که از زبان خودش بگوید به اعتبار این‌که نفس انسانی در عین وحدتش جامع همه‌ی قواست. به قول حاج ملاّ هادی سبزواری «الْأَنْفُسُ فِي وَحْدَتِهَا كُلُّ الْقُوَى!». شما می‌گویید من. این من که می‌گویید، یکی است؛ اما من جنبه‌ی بینایی دارد؛ جنبه‌ی شنوایی دارد؛ جنبه‌ی بویایی دارد؛ جنبه‌ی حواسّ مختلف را دارد؛ جنبه‌ی علاقه‌مندی دارد؛ جنبه‌ی اعتقاد دارد؛ جنبه‌ی گرایش دارد. جنبه‌های مختلفی وجود دارد. قوای مختلفی در نفس است و این‌گونه نیست که یک بخش از نفس ما شنوایی باشد و یک بخش دیگر آن بینایی. من ما من شنواست؛ در عین حال من گویاست؛ در عین حال من بیناست و من متفکر و متعقل است. پس انسان یک مجموعه است و به این لحاظ می‌گوید «نَعْبُدُ».

احتمال دیگر. در عرفان این عقیده وجود دارد که انسان نمونه‌ای از جهان خارج است. هرچه در جهان خارج وجود دارد، یک نمونه از آن در انسان نیز وجود دارد. جهان خارج مجموعه‌ای از اجزاء متنوع است؛ پس وجود انسان هم مجموعه‌ای است. به لحاظ این‌که مجموعه است می‌گوید «نَعْبُدُ».

در حدیث امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ که قبلاً هم برایتان خوانده‌ام، حضرت راجع به صورت انسانیت توضیح

می‌دهند: «الصَّوْرَةُ الْإِنْسَانِيَّةُ» آخر آن حدیث می‌فرمایند: «وَهِيَ مَجْمُوعُ صُورِ الْعَالَمِينَ»^{۳۵} صورت انسانیت مجموع همه‌ی صورت‌های جهانیان است. پس نمونه‌ای از همه‌ی چیزهای این عالم در انسان وجود دارد. در جلسات گذشته یک بار این حرف را باز کردم که چگونه نمونه‌ی کوه‌ها در وجود ما هست؛ نمونه‌ی دریاها هست؛ نمونه‌ی ملائک هست؛ نمونه‌ی جن‌ها هست؛ نمونه‌ی پرندگان هست؛ نمونه‌ی خزندگان هست و نمونه‌ی همه‌ی موجودات عالم از جماد و نبات و حیوان و جن و ملک در وجود ما هست. «جهان انسان شد و انسان جهانی» انسان یک مجموعه است. چون یک مجموعه است، می‌تواند به صیغه‌ی جمع بگوید «نَعْبُدُ».

احتمال دیگر. قرآن کریم در آیات نخستین سوره‌ی بقره، در داستان خلقت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ و خلافت حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ فرموده است وقتی برای ملائکه سؤال شد و نتوانستند هضم کنند و گفتند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ»^{۳۶}؛ خدای متعال برای این که به ملائکه بفهماند حکمت این که خلافت را به ملائکه نداد و به آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌دهد؛ «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»^{۳۷} خدا علم همه‌ی اسماء را به آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ داد. این علم هم به معنای تصوّرات ذهنی و اطلاعات ذهنی و علمی نیست. این تعلیم تعلیم تکوینی و تحقیقی است. یعنی آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ مظهریت اسماء الهی را پیدا کرد. یعنی آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ مظهر کلّ اسماء و صفات الهی است. یعنی مظهر علم

^{۳۵}. خوئی، منهاج البراعة، ج ۱۹، ص ۲۸۹.

^{۳۶}. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۰.

^{۳۷}. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۱.

خداست؛ مظهر قدرت خداست؛ مظهر اراده‌ی خداست؛ مظهر حیات خداست؛ مظهر رحمت خداست؛ مظهر غضب، قهر، کرم، جود، اعطاء، احسان و عفو خداست. انسان مظهر همه‌ی اسماء و صفات الهی است. در کسی که به مقام انسانیت برسد، همه‌ی آنها در او بالفعل است؛ ولی در دیگران بالقوه است؛ یعنی استعداد است و باید این استعداد را از راه بندگی خدا، تهذیب و تزکیه‌ی نفس و سلوک الی الله شکوفا کنند. دین آمده است تا همین کار را بکند و همین استعدادها را در وجود انسان بالفعل کند. آن استعدادها بالقوه است. یعنی جود و کرم در انسان بالقوه است؛ می‌خواهد آن را بالفعل کند و شکوفایش کند. اراده بالقوه است و می‌خواهد آن را بالفعل کند. دین اصلاً برای همین آمده است. برنامه‌ی دین این است که انسان را بالفعل مظهر اسماء و صفات الهی کند. انسانی که در مسیر دین حرکت می‌کند، باید هر روز مظهریتش برای اسماء و صفات الهی از روز قبل بیشتر شده باشد. یک صفت جدید از صفات الهی در او تجلی کرده باشد و بالفعل از او ظهور کرده باشد. به تعبیری متخلّق باخلاق الله شود. متّصف بصفات الله شود. مستبغ به صبغة الله شود و به رنگ خدایی دربیاید.

عبادت یعنی به فعلیت رساندن این قوه‌ها و استعدادها. یعنی مظهریت یافتن برای اسماء و صفات الهی. این اتفاق چگونه می‌افتد؟ اگر انسان آنچه در او هست را در مسیر معرفت و رضایت خدا به کار بیندازد، این صفات یک‌به‌یک شکوفا می‌شود و مظهریت او برای اسماء و صفات الهی هر روز بیشتر می‌شود. اما خدای ناکرده اگر آنچه در او به ودیعت نهاده‌اند را در مسیر عکس به کار انداخت؛ به جای این‌که در مسیر رضایت خدا به کار برَد، در مسیر رضایت نفس خود، تمنّیات و

هوس‌های خود و در مسیر رضایت شیطان به کار بیندازد، به جای این‌که مظهر خدا شود، مظهر شیطان می‌شود. یعنی به جای عفو، کینه‌توزی می‌آید؛ به جای صدق، کذب می‌آید و به جای صفا و پاکی، آلودگی و چند رنگی و نفاق می‌آید و مظهر شیطان می‌شود.

بنابراین انسان با طی کردن مسیر عبادت، در مقام مظهریت، مظهریت علم خدا، قدرت خدا، حیات خدا، اراده‌ی خدا، رحمت خدا، غضب خدا، اعطاء خدا، احیاء خدا، امات‌هی خدا و همه‌ی اسماء و صفات الهی، جامع‌تر و کامل‌تر می‌شود. با توجّه به آنچه گفتیم، روشن می‌شود «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» چرا به صیغه‌ی جمع. «نَعْبُدُ» یعنی من با همه‌ی صفات و اسمائی که در وجودم به ودیعه نهاده شده است تو را عبادت می‌کنم. صفات خدای متعال عین ذاتش است. علمش عین ذاتش است. این جور نیست که یک ذات داشته باشد و بعد علم به آن اضافه شده باشد. اما علم ما عین ذاتمان نیست؛ قدرتمان و حیاطمان عین ذاتمان نیست. ما می‌گوییم خدایا همه‌ی صفات و شئون من، مثل ذات من، همگی، دسته‌جمعی تو را عبادت می‌کنیم و راه بندگی و تعب تو را طی می‌کنیم تا مظهریت تو را در خودمان جامع‌تر محقق کنیم. این می‌شود «نَعْبُدُ». ما جمعاً عبادت می‌کنیم.

نمی‌دانم حوصله‌ی شما هنوز ظرفیت دارد که بحث تأملات سوره‌ی حمد را ادامه دهیم یا این‌که کم‌کم به فکر خلاصه کردن و جمع کردن بحث‌ها بیفتیم. برای خود من خیلی لذت‌بخش است. تأمل در این آموزه‌ها، نماز انسان را نماز دیگری می‌کند و نماز را برای انسان خیلی معنادارتر می‌کند.

امیدواریم خدای متعال قلوب همه‌ی ما را به انوار قرآن کریم و به انوار ولایت تالی و مبین حقیقی
قرآن، حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه نورانیت بخشد. به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

